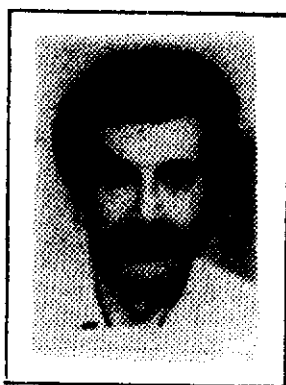


پیشکش کاؤ علم انسانیت و مطالعات فرہنگی
پتال جامع علوم انسانی
طائر

- تداعی معانی / عمران صلاحی
- چطور از موبایل استفادہ نکنیم / امیر تو اکو / مہر نوش بہبودی



بار امانت

در خدمت نظام وظیفه که بودیم، دو روز مرخصی گرفتیم که از مراغه به تهران بیاییم و به گرفتاری هایمان برسیم. یکی از دوستان همدوره گفت حالا که به تهران می روی سری هم به خانه ما بزن، امانتی دارم، آن را بگیر و برای من بیاور. همین که به تهران رسیدیم، سری به خانه پدری آن همدوره زدیم و گفتیم امانت را بدهید ببریم. رفتند و تختخواب آهنی بزرگی آوردند و گفتند امانت این است. دو روز مرخصی ما صرف حمل و نقل این امانت به راه آهن شد. امانت که نه، بار امانت!

باز هم امانت

دوست ناشری داریم به اسم حسن آقا که مغازه اش پاتوق ما و دیگران شده است. ما هر وقت می خواهیم مطلبی را به مجله برسانیم، می سپاریم به این دوست ناشر تا آن دوست روزنامه نگار بیاید و مطلب را تحویل بگیرد. ما اول از اینکه به حسن آقا زحمت می دهیم، ناراحت بودیم، اما دیدیم خیلی های دیگر، هم مثل ما هستند و مغازه حسن آقا تبدیل شده به دفتر پستی. اخیراً این دفتر پستی گسترش پیدا کرده است. دوستان علاوه بر پاکت و بسته، چیزهای دیگری نیز در مغازه حسن آقا می گذارند. مثلاً یکی می آید و می گوید: «این سطل ماست اینجا باشد، جعفر آقا می آید می برد.» یا یکی دیگر می آید بچه اش را به حسن آقا می سپارد و می گوید: «این بچه دست شما



امانت، مادرش دو ساعت دیگر می آید بچه را می برد.»
در این دو ساعت، بچه کتاب‌ها را به هم می‌ریزد، نقشه جغرافی می‌کشد، شوکولات و پنک و نوشابه هم می‌خواهد. بیت:

یارب این بچه گریان که سپردی به منش می‌گذارم به زمین تا برود پیش ننه‌ش!
باز حالا این خوب است. دوست دیگری تعریف می‌کرد که دوستش از شهرستان برای او یک جعبه آب لیمو فرستاده و از او خواسته که هر شیشه‌اش را به دوستی برساند. این دوست ما دو هفته تمام، همه تهران را زیر پا گذاشته تا امانت را به صاحبانش برساند.

مصراع: *رتال عالم انسانی*
محبت چون که از حد بگذرد، آزار می‌گردد

فکس

اهل بیت گفتند اگر تو هم مثل بعضی‌ها دستت به دهننت می‌رسید و می‌توانستی یک دستگاه فکس بخری، دیگر مزاحم آن دوست ناشر نمی‌شدی. مستقیماً مطالبت را برای هر نشریه‌ای فکس می‌کردی. دیدیم راست می‌گویند. رفتیم توی بحر فکس. با خودمان گفتیم همان طور که بعضی‌ها می‌گویند تلفناً، موبایلن، فکساً، ما هم می‌توانیم با همین کلمه ریشه‌ای، کلمات دیگری بسازیم و فرهنگ لغات را غنی‌تر کنیم. بخشی از آن را تحویل بگیرد:
فکاس: کسی که فکس می‌کند.

□ مفادسه: عمل فکس بین دو نفر.

□ فاکس بر وزن ناکس: کسی که فکس می‌کند.

□ تفکس: عمل فکس کردن.

□ نامه‌های مفکوسه: نامه‌های فکس شده.

□ فکسنی: دستگاه فکس اسقاطی.

بیت عاشقانه:

ای فکس که می‌روی به سویش از جانب من بسوس رویش

تصحیح دیوان حافظ:

ما در پیاله «فکس» رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

دو بیتی محلی:

الا دختر بیا جانم فدایت بیا تا جان خود ریزم به پایت

«اگر دستم رسد بر چرخ گردون» خودم را فکس می‌کردم برایت

بقیه‌اش را خودتان بسازید، یک نسخه هم به فرهنگستان زبان و ادب فارسی بدهید.

کهنسالی و باقی قضایا

شماره مخصوص نوروز نشریات هم ماجراهایی دارد. بعضی از مجلات آن قدر دیر به دیر در می‌آیند که مناسبت خود را از دست می‌دهند. مثلاً روی جلد شماره نوروزی مجله‌ای با عکس مرحومین و تاج گل مراسم ختم تزیین شده بود. مجله خودمان هم اشعاری چاپ کرده بود که در بیشتر آنها صحبت از پیری و مرگ و ناامیدی بود. مثلاً

هر چه رو بر ناتوانی می‌کنم بیشتر یاد جوانی می‌کنم

یا:

بین چگونه شب عمر با شتاب گذشت که تا زدم مژه بر هم، زمان خواب گذشت

لطیفه:

دو تا پیرمرد روی نیمکتی در پارک لاله نشسته بودند. اولی به دومی گفت: می‌دانی پیری چند مرحله دارد؟

دومی گفت: نه، چند مرحله؟

اولی گفت: آدم اول اسم‌ها یادش می‌رود. بعد قیافه‌ها یادش می‌رود. بعد یادش می‌رود زیب شلوارش را ببندد. بعد یادش می‌رود زیب شلوارش را باز کند. راستی شما در چه مرحله‌ای